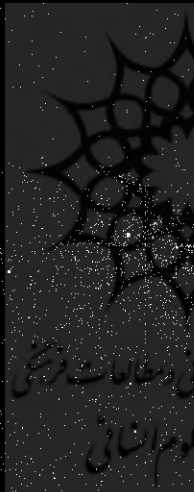


# مختصر دوم



پروفیسر شگاہ علوم انسانی  
پرنسپل جامعہ اسلامیہ



پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

آقای دکتر علاءالدین آذری استادیار رشته تاریخ در دانشگاه اصفهان طی نامه‌ای مهرآمیز نسبت به مجله بررسیهای تاریخی مطالبی در مورد مقاله آقای رکن‌الدین همایونفرخ نوشته‌اند که ما عیناً در اینجا نقل می‌کنیم و پاسخی را هم که آقای همایونفرخ نوشته‌اند متقابلاً درج می‌شود .

### بررسی‌های تاریخی

« محقق محترم آقای همایون فرخ که نوشته‌ها و مقالات ایشان واقعاً جانب و آموزنده است در شماره ۵ سال ۵ مجله بررسیهای تاریخی صراحتاً سومری‌ها را آریائی دانسته‌اند و اینطور که پیدا است سعی فرموده‌اند که هخامنشیان را با این ملت متمدن دنیای قدیم قوم و خویش بحساب آورند . با مطالعه نوشته‌های مورخان و باستان‌شناسان ایرانی و خارجی در مییابیم که هنوز در مورد سامی بودن یا آریائی بودن این قوم جای شک و تردید بسیار است تاریخ ایران باستان مرحوم حسن پیرنیا و تاریخ ملل قدیم آسیای غربی آقای دکتر بهممنش و تمدن‌های باستانی ژرژ کنتنو و غیره هیچکدام سومری‌ها را آریائی نمی‌دانند و این امر در مورد ایلامیها یا انزانیها ( انشان ) هم صدق میکند . « ژرژ کنتنو » نویسنده فرانسوی مینویسد که « سومری‌ها - ایلامیها - هوریت‌ها و پروتیه‌تیت‌ها از اقوام آسیائی میباشند . « آکادیها » و « آرامیها » و فنیقیها و اسرائیلیها و اعراب از اقوام سامی - هیتی‌ها و مدها ( مادها ) و پارسها از نژاد هند و اروپائی هستند .

در مورد آریائی بودن ایلامیها و سومریها شاید محقق محترم بنوشته‌ها و اسناد جدیدی دست یافته باشند که امیدوارم ما را بی‌اطلاع نگذارند .

و اینک پاسخی را که آقای همایونفرخ نوشته‌اند :

## توضیحی مختصر درباره سومریان و انزانیان

از آقای دکتر علاءالدین آذری بسیار سپاسگزارم زیرا نوشته ایشان موجب و سبب گردید که همت سلسله جنبان شود تا توضیحی مختصر درباره آریائی بودن دو قوم سومری و انزانی باستحضار خوانندگان ارجمند برسانم .

پیش از اینکه وارد بحث و ارائه سند و مدرک شوم لازم است توجه آقای دکتر آذری را به نوشته دوتن از باستان شناسان نامی عصر حاضر جلب کنم .

هلن، جی، کانتور. استاد باستان شناسی دانشکده شرقی دانشگاه شیکاگو. و. پی ناس، دلوگار. استاد باستان شناسی در بخش زبانهای خاور نزدیک دانشگاه کالیفرنیا که ریاست حفاریهای باستان شناسی چغازنبیل را در ایران برعهده داشته است، در مجله پیام نشریه ماهانه وابسته به یونسکو مقاله ای درباره کشفیات چغازنبیل نوشته اند که در آغاز آن چنین افاده مرام شده است .

« سده بیستم افق دید تاریخی ما را به مقیاس وسیعی گسترش داده است، دیگر به هیچ رودوران باستانی کلاسیک و توراتی نمیتواند مرکز مطالعات بشری بشمار آیند، جائی که میتواند بسیاری از مسائل مربوط به ظهور تمدن را حل کند خوزستان ایران است »

بطوریکه ملاحظه میفرمایند این دوتن که هر دو بیگانه و باید گنمت دور از تعصب ایرانی بودن هستند و ضمناً صاحب صلاحیت و واجد حق اظهار نظر می باشند نظری داده اند که در باره آن گفتگومی کنیم و ناگفته نگذاریم که :

نوشته این دوتن را بطور نمونه و مثال آوردیم و گرنه از

خاور شناسان و باستان شناسان عصر حاضر بسیارند کسانی که همین نظر و عقیده را اظهار و اعلام کرده اند و اگر بخواهیم نظرات و عقاید یکایک آنها را منعکس کنیم مطلب بدر از آن می کشد و از حوصله این پاسخ بدر می رود .

با توجه به نظری که اعلام شد میگوئیم که : تاریخ ایران باستان تألیف شادروان حسن پیرنیا یک اثر تحقیقی نیست بلکه مجموعه ایست از اقوال و نوشته های تاریخ نویسان یونانی و رومی و پاره ای از روایات توراتی و تلمودی و آن شادروان این گفته ها و نوشته ها را با رنج فراوان و به هزینه شخصی ترجمه و برای اطلاع و آگاهی هم میهنان خود نشر داده اند و به همین علت آن را تألیف نامیده اند نه تحقیق .

مآخذ و مدارک و اسنادی که در تاریخ ایران باستان بآن استناد شده است مدارک و اسناد و مآخذی است که تاریخ نویسان یونانی و رومی همانند هرودوت، گزنفون، کتزیاس، پلوتارک و استرابون و... نوشته اند و یا نظرات تاریخ نویسانی است که پایه و اساس کار خود را بر نوشته های تورات منطبق کرده اند .

میدانیم که امروز نوشته های هرودوت و کتزیاس و امثال او را محققان مردود دانسته اند و در رد بر نوشته های آنها ده ها اثر تحقیقی نشر یافته است . رجال باستان شناسان  
در جایی که نوشته های کتزیاس که پزشک دربار اردشیر هخامنشی بوده بیشترش واهی و دور از حقیقت و بر مبنای افسانه پردازی از آب درآمده است تکلیف نوشته های هرودوت که مبتنی بر اقوال اسیران و آوارگان و رهگذران و مسافران بوده است معلوم و آشکار میگردد .

هرودوت آنچه را بنام تاریخ کشور های کهن و ملت های آنان برشته تحریر آورده از کسان شنیده و باید دید این کسان چگونه مردمی بوده اند؟ اسیران جنگی آیا مردمی محقق و بصیر و آگاه بوده اند؟ رهگذران و مسافران صلاحیت تاریخ نویسی و اظهار نظر

درباره معتقدات و سنن و آداب و علوم اجتماعی ملل راداشته اند ؟ ضمناً این نکته هم قابل توجه است که صحبت ما درباره مردم دوهزارسال قبل است نه امروز ، کسانی که در آن روزگار بصورت مزدور سپاهی گری میکردند باید دانست چگونه مردمی بوده اند و سطح اطلاع و معلومات عمومی آنها نسبت به مردمی که درهم جواری و همسایگی آنها زیست میکرده اند تاچه اندازه و حد میتوانسته است باشد تا اقوال آنان برای هرودوت و نویسندگانی نظیر او را بتوان مستند و معتبر دانست .

نوشته های توراتی و تلمودی نیز دست کمی از آنچه در مورد تاریخ نویسان دوران باستان گفتیم ندارد اینک بابدست آمدن کتیبه های از سومریان و انزانیان می بینیم بسیاری از روایات تورات حتی در مورد تولد حضرت موسی مطالبی است که با تحریف از منابع سومری به تورات راه یافته است امروز محقق است که قوم بنی اسرائیل پس از آمدن بایران و آشنا شدن با داستانهای باستانی و ملی ایران و نظرات و عقاید مذهبی آنان بسیاری از داستانهای ملی و باستانی ایرانی را با تغییر نام و نشان و پوشاندن جامه سامی بان به تورات و ضمیمه آن وارد ساخته اند ، فیرفیریوس معروف مینویسد « من دوتن یهودی بنام دانیال و ارمیا می شناسم که در ساختن و پرداختن وقایع مجعول تردستند اینان وقایعی می پردازند و از آن بصورت کهن یاد می کنند و نشر میدهند »

اگر به تحقیقات دیاکونف هادر تاریخ ماد و پارت بنگریم می بینیم که چگونه نظرات و نوشته های هرودوت و دیگران را در ترازوی نقد می گذارند و بامدارك و اسناد آنها را رد می کنند و خط بطلان میکشند . بنا براین امروز شایسته نیست که تاریخ نویسان و کسانی که گزارش های تاریخی را بررسی میکنند به این چنین مدارك و اقوال متکی شوند و آنچه را این دروغ پردازان تاریخ نوشته اند و حی منزل بشمارند .

در جائیکه تاریخ نویسان بیگانه در عصر حاضر درباره تاریخ ایران و وضع معاصر آن دچار لغزش های عجیب میشوند و مثلاً بحر خزر را در جنوب ایران می پندارند و جمعیت تهران را چهار صد و اندی هزار می شمردند بدیهی است میزان اعتبار گفته های تاریخ نویسان بیگانه عهد باستان بهتر و بیشتر خود نمائی میکند. مگر دو جلد تاریخ ایران که از طرف استادان کمبریج نوشته شده است و سراسر آن مشحون از این قبیل ناروایی ها و لغزش ها و خلاف هاست نمیتواند بهترین نمونه این گونه تاریخ ها و تحقیق ها باشد؟

آقای دکتر علاءالدین آذری را راهنمایی میکنم که نقد فاضلانۀ دانشمند ارجمند آقای دکتر عبدالحسین زرین کوب را که برای دو جلد تاریخ مرقوم داشته اند مطالعه فرمایند تا بهتر دریابند که اقوال مورخان بیگانه نظیر ژرژ کنتنو تا چه حد میتواند ارزنده و قابل استناد باشد.

در مورد ارزش تحقیقی تاریخ ملل قدیم آسیای غربی که آقای دکتر بهمینش ترجمه فرموده اند این بنده نقدی در کتاب تاریخ کتاب و کتابخانه های شاهنشاهی ایران نوشته ام و در اینجا از تکرار آن پوزش میطلبم. با این مقدمه باید عرض کنم تاریخ نویسی امروز باید به آثار مکشوفه از حفریات باستان شناسی درباره ملل قدیم متکی باشد نه به اقوال فلان و بهمان. برای اینکه آقای دکتر آذری و احیاناً کسانیکه همانند ایشان می اندیشند توجه فرمایند که نوشته های مورخان گذشته درباره ایران دور از حقیقت و انصاف بوده است و امروز سئواله کاملاً آشکار گردیده و دولت شاهنشاهی ایران در پی رفع این نقص در سطح جهانی برآمده است نظرشان را باین قسمت از برنامه نشر یافته جشن های هفته کوروش بزرگ جلب می کنم، در این برنامه نوشته شده است که «بدنبال این جشن های شاهنشاهی مباحث تاریخ ایران کهن در کتب مدارس کشورهای جهان با توجه به آخرین اکتشافات باستان شناسی و انتشارات مورخان و باستان شناسان معاصر اصلاح خواهد شد.»

اینک توضیح مختصری درباره اینکه چرا این بنده کمترین سومر و ایلام یعنی (سونگری و انزان) راجزو ایران و مردمش را آریائی دانسته و نوشته ام و دلیل و مدرک و حجت چیست؟

بنده کمترین در این باره به تفصیل در شماره های ۳ و ۴ و ۵ و ۶ سال دوم مجله بررسیهای تاریخی تحت عنوان «ایران مهد فرهنگ جهان» بحث کرده و اسناد و مدارک لازم ارائه داده است و آقای دکتر آذری می‌توانند به شماره های یادشده مراجعه و مطالعه فرمایند لیکن در اینجا هم اسناد و مدارک دیگر ارائه میدهد تا برای ایشان رفع تردید بشود.

استاد ویدل انگلیسی استاد پیشین دانشگاه لندن کتابی در دو جلد نوشته است بنام «فرهنگ سومر آریائی» و در این دو جمله نظرات ما صواب کسانی را می‌کوشیده‌اند این قوم را سامی یا از نژاد زرد بشمار آرند با سند و مدرک و دلیل رد کرده که اگر بخواهیم مستندات ایشان را در اینجا بیاوریم بدیهی خود دو جلد کتاب میشود. ایشان در آغاز همین کتاب مینویسند «نام سومراکنون به کمین ترین ملت متمدن آریائی غیر سامی بین‌النهرین اطلاق میشود ولی تاکنون چیزی کشف نشده است که آن قوم را بدین نام خوانده باشد.»

بطوریکه ملاحظه می‌فرمایند حتی نام سومر را برای این قوم آریائی ساخته‌اند واضح تر عرض کنم این نام مجعول است و از آن جهت خاورشناسان سامی نژاد آنرا جعل کرده اند که با تورات همبستگی پیدا کنند و بانام شنعار نزدیکی داشته باشد تا بتوانند از آن بنفع سامی نژادان تاریخ تراشی کنند و تمدن سامی هاویهود را قدمت بخشدند و مدنیت جهان را به این قوم بستگی دهند.

استاد وولی که در سرزمین سومر به حفاریهای دست یازیده و سرپرسی سایکس گزارش او را منعکس ساخته، معتقد است که این قوم آریائی است و با تمدن درخشان در حدود پنجم هزار سال پیش از میلاد مسیح و با اصطلاح قبل از واقعه توفان در آن سرزمین



سکنی داشته اند، کینگک در کتاب سومرواکدوهم چنین م. رستوت ریف در مجله آثار قدیم مصری شماره ۶ بخش نخست ژانویه ۱۹۲۰ درباره حفاری های پمپلی در اطراف عشق آباد (آناو) و حفاری های تورنگک تپه گرگان بحث کرده و به ثبوت رسانیده اند که تمدن و فرهنگ این قسمت شمالی همان فرهنگ و تمدنی است که در جنوب ایران بنام مجعول عیلام (۴) خوانده شده است .

آثار مکشوفه وسیله پمپلی در تورنگک تپه رابطه مستقیم بین تمدن دره گز ، تپه انو ، عشق آباد و ایلام را به ثبوت رسانیده است . چنانکه گفتیم نام عیلام مجعول است و قومی که درخوزستان و شوش زندگی میکرده اند و تمدنی کهن و بارور داشته اند درکتیبه های بدست آمده کشورشان را بنام «هاتام تی» خوانده اند و در آثار دوره هخامنشی این سرزمین «انزان یا انشان» و پایتخت آن انزان سوسونکا نامیده و خوانده شده است اما این نام مجعول هم از کجا پیدا شده است ؟ تاریخ تراشان تلمودی چون در کتاب عزرا (که خود کتابی مجعول است) و اینک جزء تورات آمده است روایت شده که برده ای بنام قوم عیلام در اورشلیم سکنی داشته اند و آنها به اسارت بنوکدونذر درمی آیند و سپس کوروش بزرگ آنها را از بردگی آزادی می بخشد و روانه سرزمینشان اورشلیم می کند ، نفوس این قوم بطوری که در کتاب عزرا آمده بسیار اندک بوده است . وانگهی بنا بنوشته همین کتاب که پس از حضرت موسی نوشته شده است پس از رهایی به سرزمینشان اورشلیم میروند و در کتاب عزرا به صراحت سرزمین این قوم اورشلیم آمده است . معلوم نیست چطور و چگونه این قوم مقهور و اندک ناگهانی پس از کوروش کبیر از اورشلیم مفقود و در سرزمین انزان موجود میشوند ؟ و از شوش سردر می آورند و دارای مدنیت و فرهنگ چند هزار ساله میگردند ؟ و از همه مهمتر اینکه پایه و اساس و بنیان شاهنشاهی هخامنشی را می گذارند ؟ واقعاً زندگی است که تاریخ نویسان ایرانی باز هم

بر روی يك قوم ایرانی و آریائی که بنیان‌گذار یکی از درخشان‌ترین فرهنگهای جهان هستند نام مجعول یهودی عیلام را بگذارند و از همه ناهنجار تر اینکه بنویسند «عیلامی ها کشور خود را هاتام تی می نامیدند که به معنی کشور هاتام است» و باین یادآوری معذالك حاضر نشوند از بکار بردن يك نام مجعول خودداری کنند.

داریوش بزرگ خودش را از مردم انزان و نیاکانش را انزانی (انسانی) میخواند ولی شگفتی آور است که گزارش‌گر تاریخ امروز گفته داریوش را باور نداشته و آنرا مردود می‌شمارد ولی نظریه مجعول فلان بیگانه را که از قصد و غرضش بی خبر است در این مورد معتبر می‌شناسد.

لازم است یادآور شوم که خطوط مکشوفه از سومری ها و انزانی ها خطوط علائمی و نشانه‌ای است و بنابراین از روی خطوط علائمی و نشانه ای (ادنوگرام، یا هیراتیک) نمیتوان زبان و لهجه و تلفظ قومی که مطلب و نوشته از آنهاست دریافت، زیرا این خطوط الفبائی نیست که بشود با خواندن آن چگونگی بیان و تلفظ را درک کرد. بنابراین با خطوط بدست آمده از آنها بهیچوجه نمیتوان در مورد لهجه و زبانشان حکم کرد و هرچه در این مورد گفته شده است مغلطه است. خود این جانب تعداد زیادی مهر استوانه‌ای بخطوط هیراتیک دارد و در این مورد مطالعاتی هم انجام داده‌ام. این خطوط را باید از روی علائم و نشانه خواند، حتی خطوط الفبائی میخی (پیکانی) هم که خوانده شده است هنوز در خواندن بسیاری کلمات آنها جای حرف است و اختلاف قراآت بسیار وجود دارد. میدانیم که خط میخی هخامنشی را که ۴۲ حرف برای آن شناخته‌اند از روی نام شاه شاهان و داریوش شاه که در کتیبه چندبار تکرار شده بود به حدس و قرینه خواندند. یعنی مفتاح الفبای این خط این دو نام بوده و از روی حروف این دو نام توانستند بقیه حروف را بشناسند و به قرینه دریابند بنابراین نمیتوان در باره

صحت مطالب خوانده شده این خط الفبائی هم صد در صد حکم کرد، با این مقایسه میتوان در مورد خطوط علائمی و نقشی قیاس کرد و مشکل کار را دریافت.

درباره آریائی بودن سومری ها و انزانی ها دو سند که بتازگی نشر یافته از نظر آقای دکتر آذری میگذرانم و به توضیح خود پایان میدهم.

در حفاری های علمی هیأت ایرانی و آمریکائی که در دروازه تپه در ۳۸ کیلومتری شمال تخت جمشید در مرودشت انجام گرفته و گزارش این هیأت و عکس های اشیاء و ابزار ها و اسکلت های بدست آمده نشر یافته مشعر بر آنست که پس از آزمایش های لازم با کاربن ۱۴ به ثبوت رسیده است که اشیاء کشف شده متعلق به دو هزار و یکصد سال پیش از میلاد مسیح یعنی چهار هزار سال قبل و این آثار متعلق به اجداد دولت هخامنشی هاست.

### گزارش دیگر

سال گذشته در منطقه گروس کتیبه ای بخط هیراتیك کشف شد، اینك عین خبر رسمی این واقعه مهم باستان شناسی را که از طرف مقامات واجد صلاحیت علمی در تاریخ ۱۲ شهریور ۱۳۴۸ نشر یافته در اینجا منعکس می کنم.

« در منطقه گروس کتیبه ای بخط هیراتیك (شبیبه خط هیروکلیف) که مدت آن به هزاره چهارم قبل از میلاد میرسد بدست آمده است. هیأت علمی بررسی های باستان شناسی به سرپرستی آقای محمود کردوانی این کتیبه با اهمیت را در قریه ای موسوم به قمچقا واقع در ۶۰ کیلومتری شمال بیجار کشف کرده است، این کتیبه در ارتفاع ده متری بر روی صخره ای حك شده و قسمتی از آن در نتیجه عوامل طبیعی فرو ریخته است و برخی علائم این کتیبه مانند، خدا، خورشید، معبد، آب خوانده شده و خواندن بقیه کلمات احتیاج به مطالعه بیشتری دارد.

این اولین بار است که در مغرب ایران کتیبه‌ای با این نوع خط کشف میشود و برای توضیح در مورد اهمیت این کتیبه باید باین نکته علمی اشاره کرد که برخی از باستان شناسان برجسته فرضیه‌ای دارند مبنی بر آنکه سومریان قبل از مهاجرت به شمال بین النهرین ساکن ایران بوده‌اند و تمدن اولیه آنان در غرب ایران پی ریزی شده و قبل از اختراع خط میخی سومریان با خط هیراتیك منظور خود را بیان نمیکرده‌اند نظیر خط کتیبه مکشوفه که بعد ها همین خط تدمیل و بخط میخی سومری تبدیل گردید . کتیبه مکشوفه در قریه قمچقا این فرضیه را تأیید خواهد کرد که سومریان از نژاد سامی نبوده و از کوهپایه های ایران به شمال بین النهرین مهاجرت کرده باشند »

لازم است یادآور شود که این بنده کمترین در مقالات تحقیقی (ایران مهد فرهنگ جهان) در شماره های ۳ و ۴ و ۵ و ۶ سال دوم مجله بررسی های تاریخی یکی از کسانی است که قبل از کشف این کتیبه صریحاً اعلام داشته بود که سومری ها از ایران به بین النهرین مهاجرت کرده و خط را هم از مردم شمالی ایران فرا گرفته و با خود به بین النهرین برده‌اند ، و بخصوص متذکر شده بود که خط هیراتیك سومری مادر خط میخی است .

بدیهی است آن زمان نیز پس از نشر این تحقیق چون مطالب آن خلاف گفته و نوشته‌ی مورخان بیگانه بود به مذاق گروهی خوش نیامد لیکن فرضیه‌ای که مبتنی بر اساس بررسی و تحقیق باشد مسلم است که سرانجام به ثبوت میرسد هم چنانکه آثار مکشوفه پرده از روی این حقیقت برداشت و گواه صادق از غیب رسید .

دانشمند محترم آقای دکتر محمد محمدی استاد و رئیس دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران در نامه‌ای که برای مجله ارسال داشته‌اند، ضمن ابراز لطف نسبت به مجله بررسی‌های تاریخی و مدیر آن، در باره مقاله « رفتار نامه انوشیروان بخامنه خود او » ترجمه محقق و همکار گرامی ما آقای سید محمدعلی امام شوشتری که در شماره ۵ و ۶ سال چهارم بچاپ رسیده بود توضیحاتی نوشته‌اند.

در نامه آقای دکتر محمدی چنین اظهار شده است که آقای امام شوشتری تصور کرده‌اند، ایشان نخستین کسی هستند که « کتاب التاج فی سیره انوشیروان » را بفارسی برگردانده‌اند و حال آنکه ترجمه فارسی آنرا آقای دکتر محمدی در سال ۱۳۴۰ یعنی ۹ سال پیش در مجله «الدراسات الادبیه»، نشریه کرسی ادبیات فارسی دانشگاه بیروت بچاپ رسانیده بوده‌اند و بسبب نایب بودن مجله مزبور یک نسخه فتو کپی آنرا هم بضمیمه نامه خود فرستاده‌اند. ماضن سیاستگزاری از این توجه خاص آقای دکتر محمدی، متن نامه ایشان را که از نظر تحقیق، خود متضمن نکات جالبی است در اینجا درج می‌کنیم و پاسخ آنرا به آقای امام شوشتری واگذار می‌نمائیم ولی ذکر نکته دیگری را هم لازم میدانیم و آن این است که از قراری که شنیده‌ایم کتاب التاج فی سیره انوشیروان، بار دیگر و پیش از آنکه آقای دکتر محمدی آنرا ترجمه کنند توسط دانشمند محترم آقای محیط طباطبائی بفارسی برگردانیده

شده است و چون ما متن این ترجمه را هنوز ندیده ایم از آقای محیط طباطبائی تقاضا می کنیم در یکی از شماره های آینده مجله بررسیهای تاریخی توضیحاتی درباره ترجمه خود مرقوم فرمایند.

اینک متن نامه آقای دکتر محمدی :

جناب سرهنگ دکتر جهانگیر قائم مقامی مدیرمسئول و سردبیر محترم  
مجله بررسیهای تاریخی

باعرض ارادت در این ایام که فرصت مطالعه شماره های ۵ و ۶ سال چهارم نشریه بررسیهای تاریخی مورخ آذر- اسفند ۴۸ دست داد درباره یکی از مقالات آن مجله مطلبی بنظر رسید که لازم دانستم - از آنجا که مجله بررسیهای تاریخی مورد مراجعه فضلا و ارباب تحقیق است- درباره آن توضیحی بدهم. این توضیح مربوط به مقاله دانشمند محترم آقای سید محمد علی امام شوشتری است که بنام « رفتار نامه انوشیروان به خامه خود او » در صفحات ۲۳۷-۲۵۴ آن شماره چاپ شده و علت اینکه لازم دانستم این توضیح را عرض کنم این است که جناب ایشان چنانکه در مقدمه مقاله خود مرقوم داشته اند این رفتار نامه را از نسخه ای که اینجانب با عنوان « کتاب التاج فی سیره انوشیروان » در کتاب خود « الروافد الفارسیة فی الادب العربی » به دست داده ام ترجمه کرده اند و این توضیح درباره این مطلب است که در مقدمه ترجمه خود ذکر کرده اند مشعر بر اینکه « چون این سند تاریخی با همه ارجحی که از دید گاه تاریخ ایران داراست تا کنون بفارسی برگردانیده نشده است » ، از این رو بجای دیده اند که آنرا ترجمه کنند و آن توضیح این است که آن سند تاریخی قبل از این تاریخ بفارسی ترجمه و چاپ شده است . آن را خود من در سال ۱۳۴۰ به فارسی برگرداندم و در شماره چهارم سال سوم مجله « الدراسات الادبیه »

نشریه کرسی ادبیات فارسی دانشگاه لبنان مؤرخ زمستان سال ۱۳۴۰ منتشر ساختم که البته آقای امام از آن بی اطلاع بوده اند و این امر به هیچوجه از ارزش کار ایشان و زحماتی که برای ترجمه مجدد این سند تاریخی متحمل شده اند نمی‌کاهد و چون نسخه مکرر از آن مجله در دسترس نیست يك فتو کپی از آن ترجمه چاپ شده را بضمیمه ارسال میدارد.

يك توضیح دیگر هم درباره مطلب دیگری که در مقدمه این ترجمه آمده شاید بی فایده نباشد و آن این است که در مقدمه این ترجمه ذکر شد: « از کتابهای بزرگی که در دوره ترجمه از کتابهای فارسی روزگار ساسانی بزبان عربی برگردانیده شده کتابهایی بوده زیر نام « کتاب التاج فی سیره انوشیروان » که از فارسی به عربی ترجمه شده بوده است و محمد بن اسحاق معروف به ابن الندیم الوراق در کتاب الفهرست خود از آن کتابها به همین عنوان يك جا نام برده است » در صورتی که آنچه با عنوان « کتاب التاج فی سیره انوشیروان » وجود داشته و به عربی ترجمه شده فقط يك کتاب بوده نه کتابهای متعدد و این عنوان هم فقط در الفهرست ابن- ندیم آمده نه جای دیگر و بهمین جهت هم بوده که برخی از محققان و خاور- شناسانی که چنین عنوانی در جای دیگر ندیده بودند و اثری هم از آن نیافته بودند اصولاً وجود چنین کتابی را مورد تردید قرار داده بودند. داستان این کتاب و دست یافتن به قطعاتی از ترجمه عربی آن مفصل است که چون آنرا در طی يك مقاله در شماره دیگری از مجله « الدراسات الادبیه » (سال سوم شماره سوم) به تفصیل شرح داده‌ام يك فتو کپی از آن را نیز برای اطلاع جنابعالی که باین گونه مباحث علاقه مندید ارسال می‌دارم و چون ظاهر آ این مقاله که در خارج از ایران چاپ شده در دسترس فضلا و ارباب تحقیق قرار نگرفته و آن

مجله هم فعلاً نایاب است در صورتی که از لحاظ اهمیت موضوع صلاح بدانند که این مقاله مجدداً در مجله بررسیهای تاریخی به چاپ برسد شاید بمورد و مناسب باشد.

بادرود فراوان. محمد محمدی



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی